

# شش شعر از گئورگ تراکل

در شرقی



به ارغنون توفان زمستانی می ماند

خشم تاریک ملت

موج شنگرفی نبرد و شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
ستاره تهی شده از برگ.

رتال جامع علوم انسانی

با ابروان درهم شکسته، بازوان نقره گون

شب، اشارت می کند به سربازان رو در مرگ

در سایه زبان گنجشک پاییزی

آه می کشند ارواح مردگان.

توحش خارزار همچون کمربندی شهر را دربر می گیرد

از پله خون آلود تعقیب می کند ماه

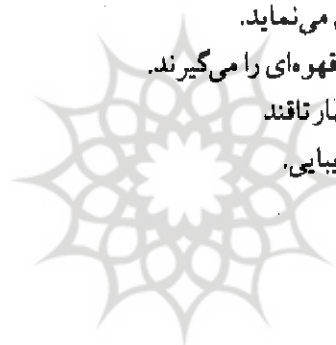
زنان دهشتزده را

گرگان وحشی دروازه را درهم شکسته اند.

آفتابگر دانه‌کنار پرچین می‌درخشند  
زیر تابش خورشید، لم داده‌اند بیماران  
زنان، گرم کارند در کشتزار، ترانه خوان  
آوای ناقوس‌های صومعه می‌آمیزد در صدایشان.

پرندگان برایت از افسانه‌های دور می‌گویند،  
ناقوس‌های صومعه طنین می‌اندازند در افسانه‌ها.  
صدای نرم ویولونی از حیاط طنین می‌افکند.  
آنان امروز عصا‌انگور قهوه‌ای را می‌گیرند.

آدمی آن هنگام شاد و آرام می‌نماید.  
آنان امروز عصا‌انگور قهوه‌ای را می‌گیرند.  
درهای مرده شورخانه چهار تاقتند  
و رنگ شده با آفتاب به زیبایی.



در بهار

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رساله جامع علوم انسانی

آرام فروباریده از گام‌های تاریک، برف  
در سایه درخت  
و می‌شود پلک‌های گلرنگ دلدادگان.

هماره، ستاره و شب در پی می‌آیند  
نواهای تاریک کشتیران را.  
و پاروها، ضرب آرامی دارند.

بزودی می‌شکوفند کنار دیوارهای فروریخته،  
بنفشه‌ها،  
و سبزتر می‌شود به همان آرامی، شقیقه آن تنها.

در حیاط، سپید می تابد ماه پاییزی.  
سایه‌های خیالی از حاشیهٔ بام فرو می افتند.  
سکونی در دریچه‌های تهی است  
هم‌آنگاه نمایان می شوند موشها، آرام  
و می پراکنند\* صفیرکشان به این سو و آن سو.  
و از آبریزگاه به مشامشان می خورد بازدم بخاری پلشت و خاکستری  
که شبیح وار نور ماه را سخت بر عشه در می آورد.

آنان دیوانه وار می غریبند از سر آز  
و اشغال می کنند خانه و انبار مملو از میوه و غلات را  
بادهای سوزناک در تاریکی زار می زنند.



\* می خزند/ پخش می شوند

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

در زمستان

کشتزار، سرد و سپید می درخشد.  
آسمان تنه‌است و غول آسا.  
زاغچه‌ها بر آبگیر می چرخند.  
و شکارچیان پایین می روند از جنگل:

سکوتی در سر شاخه درختان است  
روشنای آتشی بی صدا از کلبه‌ها بیرون می‌خزد  
صدای سورت‌مه‌ای گهگاه از دورها می‌پیچد  
و به آهستگی بالا می‌آید ماه خاکستری.

دَدِ زخم دیده، آرام جان می‌سپارد بر لب راین  
و زاغها در آبراهه‌های خونین، بازی می‌کنند  
نی می‌لرزد، زرد و بررُسته.  
یخبندان، دود، گامی در بیشه تهی.



ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

در پارک

دوباره، گردش کنان در پارک قدیمی!  
آه! آرامش گل‌های زرد و سرخ  
شمایان هم به سوگ می‌نشینید، ای خدایان نرم‌خوی  
و طلای پاییزی نارون.  
نی بی جنبشی سریر می‌کشد در آبگیر نیلگونه  
و خاموش می‌شود به شبانگاه توکا.  
آه! هم آنگاه توهم پیشانی می‌سایی  
بر آسمان نیاکان، و مرمر درهم ریخته.